یک شنبه 30/11/401 جلسه 96

در تعلیق هشتم که مربوط به مرحله اصل عملی بود، حکم اجزاء از جهت وجوب و عدم وجوب اعاده بررسی شد. مرحوم آخوند نسبت به اجزاء از جهت وجوب و عدم وجوب قضاء فرموده بود که چون شک در وجوب قضاء از موارد شک در تکلیف به خاطر شک در فوت است، اصل جاری برائت می باشد.

اما بر اساس فرمایش محقق عراقی برای تعیین مقتضای اصل عملی از جهت وجوب و عدم وجوب قضاء نیز باید دید که منشأ شک در اجزاء کدام یک از محتملات ثبوتی گذشته در امر اضطراری است. ولی مرحوم محقق اصفهانی فرمود که در حل مساله باید دید که آیا قضاء به امر جدید است یا قضاء تابع اداء و از باب تعدد مطلوب می باشد.

همانطور که اشاره شد به نظر می رسد که در حلّ این مساله یعنی در بیان مقتضای اصل عملی از جهت وجوب و عدم وجوب قضاء، هم باید منشأ شک در اجزاء را بر اساس محتملات ثبوتی گذشته مشخص کرد و هم لحاظ کرد که قضاء به امر جدید است یا به امر اول و از باب تعدد مطلوب. باید برای حل مساله هر دو مطلب را لحاظ کرد نه یکی را به تنهایی.

توضیح ذلک: اگر قائل شویم که قضاء به امر جدید است و موضوع آن نیز فوت فریضه است نه خصوص فوت فریضه بما هی فریضة بلکه فوت فریضه ولو بملاکها، در محل بحث که مامور به اضطراری در وقت انجام شده است و بعد از وقت شک می کنیم که کافی است یا خیر، چون وجدانا احتمال این داده می شود که مامور به اضطراری در وقت یعنی نماز با تیمم، به خاطر انجامش در ظرف اضطرار و عذر، وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری باشد و همچنین احتمال داده می شود که نماز با تیمم اگر وافی به تمام ملاک هم نباشد ولی به خاطر خصوصیت اتیان صلات در وقت مقدار باقی مانده از ملاک ملزم جبران می شود و در مجموع نماز با تیمم اداءا همان ملاک مامور به اختیاری را تحصیل کرده است، دیگر یقین به فوت فریضه پیدا نمی کنیم لا بما هی فریضة و لا بملاکها. لذا با احتمال عدم فوت فریضه، وقتی بعد از وقت شک می کنیم که قضاء لازم است یا خیر، از موارد شک در اصل تکلیف خواهد شد و لذا برائت جاری می شود. با این فرض که قضاء به امر جدید است، دیگر مساله داخل در دوران امر بین تعیین و تخییر نمی شود. زیرا به لحاظ امر اول که صلات مع التیمم در وقت باشد، آن امر امتثال شده است و به لحاظ امر دوم هم که امر به قضاء و اتیان الصلاة فی خارج الوقت باشد، وجود امر مشکوک است. لذا دیگر دوران امر بین تعیین و تخییر نخواهد شد. دوران امر بین تعیین و تخییر در جایی است که وجود امر احراز شده باشد و شک کنیم که متعلق آن جامع است یا فرد و خصوصیت. یعنی مکلف باید عملی را انجام دهد اما اینکه متعین باشد یا مخیر بین آن و عمل دیگر، معلوم نیست. لذا حتی محقق عراقی هم که خواست مساله اجزاء را به لحاظ محتملات ثبوتی بررسی کند، در این مورد که شک می کنیم که اضطراری وافی به ملاک اختیاری است یا خیر، نفرمود که مساله داخل در دوران امر بین تعیین و تخییر است مطلقا چه قضاء به امر جدید باشد و چه تابع اداء. این نشان می دهد که واضح است بنابر اینکه قضاء به امر جدید باشد هیچ ارتباطی به دوران امر بین تعیین و تخییر نخواهد داشت . بنابراین طبق این فرض که قضاء به امر جدید باشد، اگر منشأ اول شک در جزاء که شک در وفاء اضطراری به تمام ملاک باشد را در نظر بگیریم مساله داخل در دوران بین تعیین و تخییر نیست و بلکه شک در اصل تکلیف و مجرای برائت خواهد بود.

بر اساس همین قول که قضاء به امر جدید است، منشأ دیگری هم وجود دارد و آن اینکه احتمال می دهیم مامور به اضطراری که وافی به تمام ملاک اختیاری نیست آيا موجب تفويت مقداری از ملاک اختياری شده است يا نه ؟، لذا شک ما در اجزاء از این جهت خواهد بود که آیا مقدار باقی مانده قابل تحصیل است یا خیر. مرحوم محقق عراقی فرموده است که مساله در این فرض داخل در شک در قدرت می شود و باید احتیاط کرد. چون یقین داریم که اضطراری وافی نیست و مقدار باقی مانده نیز مهم است و با خصوصیت اتیان در وقت هم تدارک نمی شود. لذا تردید بین صورت دوم و سوم خواهد شد و مورد از موارد شک در قدرت می شود و در شک در تکلیف از جهت شک در قدرت، قاعده اشتغال جاری می شود و باید احتیاط کرد، حتی اگر قضاء به امر جدید باشد.

به این فرمایش اشکال می شود که به حسب مقام اثبات و آنچه در ادله امر اضطراری آمده است اولا این مورد که ما علم و یقین داشته باشیم که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری نیست، لا شاهد له و فرضی است که به حسب مقام اثبات شاهد ندارد تا بخواهید به آن ترتیب اثر دهید بلکه حداقل احتمال وفاء به ملاک اختیاری داده می شود. ثانیا حتی اگر فرض کنیم که مامور به اضطراری با توجه به اینکه بدل طولی است اقتضا می کند که از نظر ملاک کسر داشته باشد، اما همانطور که در کلام خود محقق عراقی آمده است، احتمال می دهیم که خصوصیت اتیان صلات در وقت، ضمیمه به نماز با تیمم شود و مجموعا همان ملاک مامور به اختیاری تدارک شود. لذا احراز اینکه مقدار کسری حاصل نمی شود لا شاهد له. در نتیجه چون وجدانا احتمال می دهیم که بنفسه وافی باشد و اگر بنفسه وافی نباشد با ضم خصوصیت اتیان در وقت همه ملاک حاصل می شود، دیگر از موارد شک در قدرت نمی شود. شک در قدرت در جایی است که علم داشته باشیم ملاک غیر حاصلی وجود دارد و شک کنیم که آیا آن ملاک غیر حاصل، ممکن الاستیفاء است یا خیر. در ما نحن فیه نیز علم به چنین ملاکی نداریم.

اما اگر قضاء تابع اداء و از باب تعدد مطلوب باشد، همانطور که در تقریب کلام محقق اصفهانی توضیح داده شد، در سایر موارد تکلیف به انجام عمل در وقت، چنانچه قضاء بخواهد تابع اداء باشد به این نحو است که یک امر به مقید یعنی اتیان صلات در وقت تعلق گرفته و دیگری به طبیعی یعنی طبیعی صلات اعم از واقع در داخل وقت و واقع خارج وقت. لذا در مواردی که شخص نماز در وقت را انجام نمی دهد، بر او لازم است که خارج از وقت نماز را قضاء کند. زیرا ولو امر اول که مقید بود از بین رفته است، ولی امر دوم که به طبیعی تعلق گرفته همچنان باقی است و اقتضای امتثال می کند. اما در محل بحث یعنی فرض اضطرار مستوعب وقت، تعدد مطلوب اینگونه تصویر می شود که وقتی شخص در تمام وقت فاقد الماء بوده است، معلوم است که متعلق امر مقید، نماز با تیمم در وقت است و اگر مامور به اضطراری مجزی از اختیاری باشد، متعلق امر دوم که امر به طبیعی باشد، از حیث انطباق بر اضطراری یا اختیاری، جامع می شود؛ یعنی متعلق امر به طبیعی صلات، جامع بین اضطراری در وقت و اختیاری خارج از وقت است. اما اگر مامور به اضطراری مجزی نباشد، متعلق امر به طبیعی خصوص صلات مع الوضوء می شود. بنابراین امر به طبیعی ولو از جهت وقت توسعه دارد و داخل و خارج وقت را می گیرد، ولی از جهت تقید به وضوء، فقط خصوص نماز با وضوء را شامل می شود، اما چون نماز با وضوء داخل وقت ممکن نیست، طبیعتا مکلف موظف است نماز با وضوء را خارج از وقت انجام دهد. در نتیجه با توجه به اینکه در کنار امر به مقید، امر دیگری وجود دارد که امر به طبیعی است و امر به طبیعی به خاطر شک در اجزاء، مردد است که به جامع اضطراری در وقت و اختیاری خارج از وقت تعلق گرفته یا به خصوص صلات با وضوء، باید دید که وقتی مکلف نماز اضطراری داخل وقت را انجام داده است، نسبت به نماز اختیاری خارج از وقت چه حکمی دارد؟

با توجه به توضیح داده شده، شک در وجوب دوم که به طبیعی صلات در وقت و خارج از وقت تعلق می گیرد، به این بر می گردد که آیا مورد از موارد تعیین است یا تخییر. زیرا بنابر اینکه قضاء به امر جدید نباشد بلکه به امر اول باشد، احتمال می دهیم که متعلق امر دوم خصوص صلات با وضوء است و احتمال نیز می دهیم که جامع بین صلات با تیمم در وقت و صلات مع الوضوء خارج از وقت است. لذا مساله داخل در دوران بین تعیین و تخییر است. اگر کسی در دوران بین تعیین و تخییر به این خاطر که چون تعیین به خصوصیت بر می گردد و خصوصیت ضیق زائد دارد، برائت از تعیین جاری کرد، در ما نحن فیه هم که بر اساس تبعیت قضاء از اداء داخل در دوران بین تعیین تخییر می شود باید برائت از تعیین یعنی وجوب فعل اختیاری خارج از وقت جاری کند. اما اگر کسی در دوران بین تعیین و تخییر قائل به احتیاط شد، در ما نحن فیه نیز باید احتیاط کند و لذا حکم به اجزاء نمی شود و باید نماز اختیاری بعد از وقت را بخواند.

در همین فرض که قضاء به امر جدید نباشد، محقق اصفهانی فرمود که می توانیم موضوع وجوب قضاء را از راه استصحاب احراز کنیم. زیرا وقتی مکلف نماز با تیمم را انجام می دهد، شک می کنیم متعلق امر معلوم که مردد بین جامع و خصوص نماز با وضوء است، حاصل شده است یا خیر. اگر متعلق امر اول یعنی امر به طبیعی حاصل شده باشد قضاء وجوب ندارد و اگر حاصل نشده باشد قضاء وجوب دارد. چون قضاء به امر جدید نیست و به همان امر اول است، استصحاب به کمک ما می آید و می گوید قبل از اینکه شخص نماز با تیمم بخواند، متعلق امر به طبيعی حاصل نبود. الان نیز عدمش همچنان باقی است. با استصحاب عدم اتیان، موضوع امر به قضاء را اثبات می کنیم. بر خلاف جایی که قضا به امر جدید است. زیرا در این صورت فوت امر وجودی است و قابل اثبات نمی باشد.

مناقشه این است که این استصحاب جاری نمی شود؛ چه در دروان بین تعیین و تخییر قائل به برائت شویم و چه احتیاط. اگر قائل به برائت شویم، وجهش همان مطلبی است که در بحث اقل و اکثر ارتباطی بیان شده است. زیرا بعضی در اقل و اکثر ارتباطی برای اثبات وجوب احتیاط به استصحاب تمسک کرده و گفته اند که وقتی شک می کنیم نماز ده جزئی واجب است یا یازده جزئی، اگر مکلف نماز ده جزئی بخواند استحصاب می گوید تکلیف به نماز همچنان باقی است. چون احتمال می دهیم تکلیف به اکثر تعلق گرفته باشد و متعلق تکليف هنوز حاصل نشده باشد. ولی به این مطلب اشکال شده است. زیرا همانطور که قبلا مطرح شده و در کلمات مرحوم آقای تبریزی هم آمده بود، در آن زمان که مکلف هیچ عملی را هنوز انجام نداده بود، وقتی با جریان برائت از جزء یازدهم، شارع نسبت به اکثر ترخیص داد و گفت که من از شما جزء یازدهم را نمی خواهم و اگر ترک شود عقاب نمی شوید، دیگر معنا ندارد استصحاب را جاری کنیم. به عبارت دیگر وقتی مکلف هیچ جزء از اجزاء صلات را انجام نداده بود و تکلیف قطعا به صورت وجدانی موجود بود، علم به وجود وجدانی تکلیف، به خاطر جریان برائت اقتضایی نسبت به جزء یازدهم نداشت، الان که مکلف ده جزء را آورده است، نهایتا با استصحاب، وجود تعبدی تکلیف را درست می کنید قطعا چنين اقتضايی ندارد . وقتی وجود واقعی تکلیف اقتضایی ندارد، وجود تعبدی چطور اقتضا دارد؟ این مورد از مواردی خواهد بود که برائت حاکم بر استصحاب می باشد. در محل بحث هم که شک داریم تکلیف تعیینی است یا تخییری، اگر برائت را جاری کردیم و با اجرای آن گفتیم که شقّ خاص تعیّن ندارد و شارع نسبت به عدم رعایت آن ترخیص داده است، معنا ندارد با استصحاب عدم اتیان، مکلف را سوق به انجام آن دهیم. اما اگر در دوران بین تعیین و تخییر قائل به اشتغال شویم، خود علم اجمالی به اینکه تکلیف یا متعلق به نحو تعیین است یا تخییر، موضوع می شود که عقل با قطع نظر از استصحاب حکم کند که مکلف باید شقّ تعیین را رعایت کند و نیازی به استصحاب نیست ولو استصحاب حجت نباشد بخاطر اين حکم عقلی بايد جانب تعيين رعايت شود . لذا استصحابی که محقق اصفهانی بنابر اینکه قضاء تابع اداء باشد جاری کرده است، لا مجال له.

دوشنبه 1/12/401 جلسه 97

#### مقام دوم؛ اجزاء مامور به ظاهری از امر واقعی

مقام دوم از موضع دوم بحث اجزاء، بحث از اجزاء مامور به ظاهری از امر واقعی است. در جایی که امر ظاهری وجود دارد و مکلف به آن عمل می کند، ولی بعد معلوم می شود که مطابق با واقع نبوده است، آیا عمل انجام شده بر طبق امر ظاهری مجزی از امر واقعی است یا خیر؟

با توجه به اینکه حکم ظاهری یا مفاد اصل عملی است مثل قاعده طهارت یا استصحاب طهارت یا قاعده حل و ... یا مفاد اماره مثل خبر ثقه و بیّنه و علی التقدیرین یا حکم ظاهری در تنقیح موضوع و تحقق متعلق تکلیف یعنی در اجزاء و شرایط متعلق تکلیف جاری می شود مثل قاعده طهارت یا استصحاب طهارت که در بدن مصلی یا لباس او جاری می شود و شرط صحت نماز را که طهارت باشد اثبات می کند یا حکم ظاهری در اثبات اصل تکلیف جاری می شود، مثل اینکه خبر ثقه بر وجوب صلات جمعه در روز جمعه قائم شده باشد یا فقیهی با استناد به استصحاب صلات جمعه در زمان حضور، وجوب ان را در عصر غیبت اثبات کرده باشد و از طرفی دیگر یا حجیت امارات و اصول از باب طریقیت و کاشفیت است یا از باب سببیت و موضوعیت، یعنی قیام اماره یا اصل موجب حدوث مصلحتی در مؤدای حکم ظاهری می شود و لذا طبق آن حکم ظاهری جعل می شود، باید همه این فروض را بررسی کرد و دید که آیا می توان حکم به اجزاء کرد یا خیر؟

مرحوم آخوند در مساله اجزاء مامور به ظاهری از امر واقعی قائل به تفصیل است. ایشان فرموده است که بنابر مسلکت طریقیت و کاشفیت، اگر حکم ظاهری مفاد اصل عملی باشد و آن اصل عملی نیز در تنقیح متعلق تکلیف جاری شده باشد مثل قاعده طهارت یا استصحاب طهارت، حکم به اجزاء می شود. همچنین اگر حکم ظاهری مفاد اماره باشد و اماره نیز در تحقق متعلق تکلیف جاری شده باشد، ولی قائل به مسلک سببیت شده باشیم، با در نظر گرفتن احتمالات ثبوتی چهارگانه که در امر اضطراری گفته شد، در سه صورت آن قائل به اجزاء می شویم. در سایر موارد قیام اماره و اصل حکم به اجزاء نمی شود. یعنی اگر در جایی حکم ظاهری مفاد اماره باشد اما مسلک کاشفیت را قائل باشیم، ولو اماره در تحقق متعلق تکلیف و اجزاء و شرایط هم قائم شده باشد اجزاء نمی شود. همینطور اگر اصل یا اماره ای در مقام اثبات اصل باشند، حکم به اجزاء نمی شود چه قائل به سببیت شویم و چه طریقیت.

توضیح ذلک: مرحوم آخوند فرموده است که اگر حکم ظاهری که ظرف آن شک در واقع است، با لسان تحقق شرط یا جزء در تنقیح موضوع و متعلق تکلیف جاری شود، مثل قاعده طهارت یا حلّ یا استصحاب علی وجه قوی یعنی بر این اساس که حجیت آن به معنای جعل حکم مماثل باشد[[1]](#footnote-1)، در این موارد انجام عمل بر طبق حکم ظاهری ثابت شده به اصل عملی، مجزی است. به عنوان مثال اگر کسی با قاعده طهارت نماز بخواند ثم منکشف شود که لباس یا بدنش نجس بوده است، نماز خوانده شده مجزی است. زیرا دلیل احکام ظاهریه مثل قاعده طهارت یا حل و ... ناظر به ادله اشتراط طهارت در صلات هستند. چون دلیل ناظر به ادله شرطیت مثل لا صلاة الا بطهور است و لذا حاکم می باشد، به خاطر حکومت دایره شرط مجعول در صلات را توسعه می دهد. اگر دلیل قاعده طهارت نبود و فقط لا صلاة الا بطهور بود، مستفاد از آن اشتراط طهارت واقعی بود. اما قاعده طهارت که می گوید شارع در ظرف شک، طهارت جعل کرده ناظر به دلیل لا صلاة الا بطهور است و طهور ماخوذ در آن را توسعه می دهد و اعم از واقعی و ظاهری می کند. وقتی ما هو الشرط در صلات اعم از واقعی و ظاهری بود، بعد از کشف خلاف، ولو مکلف نماز گذشته را با طهارت واقعیه ثوب نخوانده است، ولی همین که با طهارت ظاهریه بوده شرط حاصل شده است. کشف خلاف نهایتا موجب می شود که دیگر از زمان انکشاف خلاف، به خاطر ارتفاع موضوع که جهل باشد طهارت ظاهریه وجود نداشته باشد نه اينکه موجب کشف فقدان العمل للشرط شود . فانكشاف الخلاف فيه لا يكون موجبا لانكشاف‏ فقدان‏ العمل‏ لشرطه بل بالنسبة إليه يكون من قبيل ارتفاعه من حين ارتفاع الجهل‏.

اما اگر حکم ظاهری که در مقام تنقیح متعلق تکلیف وارد شده است مفاد اماره باشد، حکم به اجزاء نمی شود. زیرا امارات به لسان تحقق ما هو الشرط واقعا می باشند نه جعل حکم مماثل. وقتی خبر ثقه یا بیّنه قائم بر طهارت لباس می شود، مفاد دلیل حجیت این نیست که شارع طهارت ظاهریه را جعل کرده است. مفاد حجیت بیّنه این است که بیّنه کاشف از واقع است و در کشفش از واقع حجیت دارد نه اینکه در مورد آنها حکم مماثلی جعل شده باشد. در این صورت حکم ظاهری مجزی از امر واقعی نخواهد بود. زیرا وقتی لسان دلیل حجیت اماره کشف ما هو الشرط واقعا بود تا وقتی که اماره وجود داشته باشد و کشف خلاف نشده باشد، کاشف از واقع نیز وجود دارد. ولی بعد از انکشاف خلاف معلوم می شود که نماز خوانده شده، فاقد الشرط بوده است. دلیل حجیت اماره هم که طهارت ظاهریه را شرط قرار نداد تا بگوییم شرط حاصل بوده است. لذا عمل سابق فاقد شرط است و در نتیجه طبعا به خاطر عدم حصول متعلق امر، باید دوباره اتیان شود. فإن دليل حجيته (یعنی دلیل حجیت امارات) حيث كان بلسان أنه واجد لما هو شرطه الواقعي فبارتفاع الجهل ينكشف أنه لم يكن كذلك بل كان لشرطه فاقدا.

بنابراین در حکم ظاهری که در مقام تحقق متعلق تکلیف جاری می شود ، بین اینکه مفاد اصل عملی باشد یا مفاد اماره فرق است. در اصل عملی حکم به اجزاء می شود و در امارات خیر.

بعد از اینکه مرحوم آخوند نسبت به عمل بر طبق امارات حکم به عدم اجزاء کرد، فرموده است: اینها همه بر اساس این مبناست که حجیت اماره به معنای طریقیت باشد. اما اگر در حجیت امارات قائل به سببیت و موضوعیت شویم، به این معنا که ولو عمل با قطع نظر از قیام اماره، مصلحت نداشته باشد، اما نفس قیام اماره موجب حدوث مصلحت می شود، در حقیقت عملی که واقعا فاقد الشرط است، با قیام اماره مصلحتی پیدا می کند که انگار واجد الشرط می شود،مثل نماز با بدنی که بیّنه قائم بر طهارت آن شده است، در این صورت باید دید که مصلحت در چه حدّی است. صور متصور در مامور به ظاهری همان چهار صورتی است که در مامور به اضطراری از حیث وفاء به ملاک اختیاری تصویر شده بود. صورت اول این است که مامور به ظاهری وافی به تمام ملاک مامور به واقعی باشد. صورت دوم این است که مامور به ظاهری وافی به تمام ملاک نیست و مقداری از ملاک باقی می ماند که قابل استیفاء نمی باشد، یعنی فقط مثلا هشتاد درصد از ملاک با عمل طبق مودای اماره تحصیل می شود و مقدار باقی مانده ولو ملزم است اما قابل استیفاء نیست. در صورت اول و دوم حکم به اجزاء می شود. صورت سوم هم این است که مامور به ظاهری وافی به تمام ملاک نیست و مقدار باقی مانده هم ملزم است و هم قابل استیفاء و لذا حکم به عدم اجزاء می شود. صورت چهارم وافی به همه ملاک نیست ولی مقدار باقی مانده ولو قابل استیفاء است اما ملزم نیست تا وجوب اعاده داشته باشد بلکه نهایتا موجب استحباب اعاده می شود. همین چهار صورت در مامور به ظاهری به قیام اماره بنابر سببیت هم تصویر می شود.

مرحوم آخوند فرموده است: هذا على ما هو الأظهر الأقوى في الطرق و الأمارات من أن حجيتها ليست بنحو السببية و أما بناء عليها و أن العمل بسبب أداء أمارة إلى وجدان شرطه أو شطره يصير حقيقة صحيحا كأنه‏ واجد له‏ مع كونه فاقدة فيجزي لو كان الفاقد معه في هذا الحال كالواجد في كونه وافيا بتمام الغرض و لا يجزي لو لم يكن كذلك و يجب الإتيان بالواجد لاستيفاء الباقي إن وجب و إلا لاستحب. هذا مع إمكان استيفائه و إلا فلا مجال لإتيانه كما عرفت في الأمر الاضطراري.

آنچه گفته شد به حسب مقام ثبوت بود. اما به حسب مقام اثبات، مرحوم آخوند فرموده است که همانطور که در بحث امر اضطراری گفتیم که اطلاق امر اضطراری اقتضای عدم وجوب اعاده و قضا می کند، در مامور به ظاهری نیز بنابر مسلک سببیت هم همین حرف می آید که مقتضای اطلاق دلیل حجیت اماره این است که حتی اگر بعد از متابعت اماره کشف خلاف بشود، مأتی به کافی است و نیاز به اعاده و قضاء ندارد.

بنابراین در این تقدیر که حکم ظاهری به مفاد اماره باشد، در فرض قول به سببیت، هم به لحاظ مقام ثبوت و هم به لحاظ مقام اثبات، تمام آنچه در مامور به اضطراری گفته شد،درماموربه ظاهری می آید. ولی این در صورتی است که احراز کنیم حجیت اماره به نحو کاشفیت است یا احراز کنیم که به نحو موضوعیت است. اگر به نحو اول باشد حکم به عدم اجزاء می شود و اگر به نحو دوم، حکم به اجزاء می شود. اما چنانچه نتوانیم احراز کنیم و حجیت اماره مردد بین کاشفیت و موضوعیت بماند حکم چیست؟

مرحوم آخوند فرموده است که در صورت شک و تردید بین اینکه حجیت اماره به نحو سببیت است یا کاشفیت، باید بین وجوب اعاده و وجوب قضاء تفصیل دهیم؛ در وقت، حکم به لزوم اعاده می شود و عمل انجام شده کافی نیست. اما اگر بعد از وقت کشف خلاف شد، قضاء واجب نیست. زیرا نسبت به وجوب اعاده اصل عملی جاری، قاعده اشتغال است. زیرا در این مورد که شخص اول وقت یقین دارد که تکلیفی متوجه او شده، از همان وقت زوال مثلا مکلف به صلات شده است. الان بعد از گذشت مدتی که نماز با طهارت ظاهریه طبق گفته بیّنه خوانده، انکشاف خلاف صورت گرفته است. اصل تعلق تکلیف حین زوال شمس معلوم است و شک دارد که آیا تکلیفی که اول ظهر به او متوجه شده با فعل قبلی ساقط شده است یا خیر. اگر حجیت اماره علی نحو السببیه باشد عمل قبلی مسقط و مبرء ذمه است. ولی اگر حجیت آن به نحو کاشفیت و طریقیت باشد، عمل انجام شده تاثیری در سقوط تکلیف ندارد. بنابراین علم به تکلیف و شک در امتثال و بقاء آن دارد. قاعده اشتغال می گوید اشتغال یقینی اقتضای فراغ یقینی می کند و لذا نمی تواند به مامور به ظاهری اکتفاء کند و باید نمازش را اعاده کند. ولو در کلام مرحوم آخوند آمده که اصل عدم اتیان جاری می شود، ولی نیازی به آن نیست و همین که احراز امتثال نکند قاعده اشتغال جاری می شود، ولو استصحاب عدم اتیانِ مبرء ذمه جاری نگردد.

کسی نگوید استصحاب ديگری در مورد جاری می شود که حاکم بر قاعده اشتغال است. زیرا وقتی کشف خلاف نشده بود و اماره قائم بود تکلیف به مامور به واقعی فعلیت پیدا نکرده بود. نمی دانیم که بعد از انکشاف خلاف فعلیت پیدا کرده است یا خیر، استصحاب عدم فعلیت می کنیم. مرحوم آخوند می فرماید این استصحاب اصل مثبت است. زیرا لازمه عقلی عدم فعلیت تکلیف بعد از انکشاف خلاف این است که عمل انجام شده مبرء ذمه است و تا مبرء ذمه بودن عمل احراز نشود، موضوع قاعده اشتغال که شک در فراغ باشد همچنان باقی است و اقتضای اعاده می کند. وقتی موضوع قاعده اشتغال مرتفع می شود که احراز کنیم عمل انجام شده مبرء ذمه و مسقط تکلیف بوده است که این با استصحاب عدم فعلیت ثابت نمی شود الا به نحو اصل مثبت که قائل به حجیت آن نیستیم.

ایشان فرموده است: إذا شك فيها و لم يحرز أنها على أي الوجهين فأصالة عدم الإتيان بما يسقط معه التكليف مقتضية للإعادة في الوقت و استصحاب عدم كون التكليف بالواقع فعليا في الوقت لا يجدي و لا يثبت كون ما أتى به مسقطا إلا على القول بالأصل المثبت و قد علم اشتغال ذمته بما يشك في فراغها عنه بذلك المأتي[[2]](#footnote-2).

ذیلی هم این کلام دارد که در حقیقت جواب می دهد که چطور به قاعده اشتغال تمسک می کنیم و حال آنکه بنابر سببیت در امارات یا در مامور به اضطراری قائل به اشتغال نشدیم. ایشان در جواب فرموده است که بین این دو فرق است. زیرا بنابر سببیت یا در مامور به اضطراری، عمل انجام شده یقینا متعلق امر است و وجود امر واقعا در این دو مورد محرز است. بعد از آن شک می کنیم که امر جدیدی در بین است یا خیر. اما در محل بحث اصلا نمی دانیم امر موجود، امر به مؤدای اماره است یا خیر. زیرا اگر مسلک طریقیت را قائل شویم عمل انجام شده اصلا متعلق امر واقعی نبوده است.

سه شنبه 2/12/ 401 جلسه 98

تقادیر مختلفی برای بررسی اجزاء حکم ظاهری وجود داشت. تقدیر اول این بود حکم ظاهری مفاد اصل باشد و اصل نیز برای تنقیح متعلق جاری شده باشد. در این تقدیر مرحوم آخوند حکم به اجزاء کرد. در تقدیر دوم یعنی جایی که حکم ظاهری مفاد اماره است و اماره نیز در تنقیح متعلق تکلیف وارد شده است، اگر حجیت اماره از باب طریقیت باشد حکم عدم اجزاء است. تقدیر سوم جایی است که اماره در تنقیح متعلق وارد شده است اما حجیت آن به نحو موضوعیت است. در این صورت همچون امر اضطراری حکم به اجزاء می شود.

بعد از بررسی این سه تقدیر، تقدیر چهارم مطرح شد. جایی که اماره قائم بر تحقق متعلق تکلیف است ولی در حجیت اماره نه احراز طریقیت شده و نه احراز سببیت بلکه شک وجود دارد. در این تقدیر مرحوم آخوند فرموده است که بین اجزاء نسبت به وجوب الاعاده و اجزاء نسبت به وجوب قضاء تفصیل می دهیم و در اجزاء نسبت به وجوب اعاده، اتیان به مامور به ظاهری مجزی نیست و باید مکلف نماز را در وقت اعاده کند. زیرا موضوع قاعده اشتغال محقق است و جیزی نیز وجود ندارد که موضوع آن را بردارد. نسبت به وجوب قضا نیز در همین فرض شک بین طریقیت و سببیت حجیت امارات، فرموده است که اگر قضا به امر جدید باشد و موضوع آن نیز که فوت است امر وجودی باشد کما هو المختار، حکم به عدم وجوب قضاء می شود. زیرا با استصحاب عدم اتیان نمی توان موضوع وجوب قضاء را که امر وجودی است ثابت کرد، مگر بنا بر حجيت اصل مثبت. لذا شک در وجوب قضاء پیدا می کنیم و اصل جاری برائت خواهد بود. و الا حکم به وجوب قضا و عدم اجزاء می شود. یعنی اگر وجوب قضاء به امر جدید نباشد بلکه به امر اول و از باب تعدد مطلوب باشد کما علیه المشهور یا هرچند قضاء به امر جدید باشد اما موضوع آن یعنی فوت امر عدمی باشد که بشود با استصحاب عدم اتیان آن را اثبات کرد، حکم به عدم اجزاء می شود و قضاء واجب خواهد شد.

تقادیر چهارگانه فوق در مورد امارات و اصولی است که در تنقیح و تحقق متعلق تکلیف وارد شده اند. مرحوم آخوند فرموده است که اگر اماره یا اصل برای اثبات اصل تکلیف جاری شده باشد، مثل جایی که با اماره یا اصل، وجوب صلات جمعه در عصر غیبت ثابت شود و مکلف پس از خواندن نماز جمعه، بفهمد که نماز ظهر واجب بوده است، در این صورت اتیان به مامور به ظاهری مجزی نخواهد بود. اگر اماره از باب کاشفیت حجت شده باشد که عدم اجزاء واضح است. زیرا اماره داخل در هیچ یک از تقادیر قبل نیست و حکومتی هم که در مورد اصل عملی گفته شد، در جایی که برای اثبات اصل تکلیف وارد شده باشد نمی اید. لذا بنابر پذیرش مسلک طریقیت، چه حکم ظاهری مفاد اصل باشد و چه مفاد اماره، روشن است که اجزاء ندارد و به خاطر وضوحش مرحوم آخوند نیز برای این فرض تعلیل ذکر نکرد.

شبهه این است که اگر قائل به مسلک سببیت و موضوعیت شویم قیام اماره موجب حدوث مصلحت در فعلی می شود که مودای اماره است. اگر فعل مصلحت پیدا کند و لذا موجب شود که به عنوان ثانوی و از جهت قیام اماره امر واقعی به آن تعلق بگیرید طبعا باید قائل به اجزاء شویم.

مرحوم آخوند این فرض را توضیح داده است که ولو در امارات یا در اصول قائل به مسلک سببیت شویم، ولی نهایت چیزی که مسلک سببیت اقتضا می کند این است که نماز جمعه در زمان غیبت مادامی که اماره یا اصل قائم است دارای مصلحت می باشد. ولی معنای مصلحت داشتن نماز جمعه این نیست که نماز ظهر که به حسب حکم اولی دارای مصلحت بود از مصلحت افتاده باشد. مرحوم آخوند تعبیر کرده است که مصلحت داشتن نماز جمعه منافات ندارد که نماز ظهر علی ما علیه من المصلحه باشد. چون منافات ندارد اگر کشف شود که واجب واقعی اولی نماز ظهر بوده و نماز ظهر دارای مصلحت بوده است، معلوم می شود که این مصلحت نماز ظهر استیفاء نشده است. ولو فوت الفریضه بما هو فرض فعلی اتفاق نيفتاده باشد اما فوت المصلحه احراز می شود. وقتی فوت مصلحت احراز شد وظیفه این است که در خارج از وقت قضاء کنیم و در داخل وقت اعاده و لذا اجزاء ثابت نمی شود.

بله، در بعضی از موارد ممکن است به خاطر قیام دلیل خاص حکم به اجزاء شود. مرحوم آخوند فرموده است: الا اینکه دلیل قائم شود که در یک روز مثل روز جمعه دو نماز هم ظهر و هم جمعه واجب نیست. اگر چنین دلیلی داشته باشیم، وقتی اماره قائم بر وجوب صلات جمعه شد و به خاطر مبنای سببیت و حدوث مصلحت قائل به تعلق امر واقعی ثانوی به آن شدیم، بالملازمه علم پیدا می کنیم که نماز ظهر ولو فوت هم شده باشد وجوب ندارد. ولی اگر دلیل خاص نداشته باشیم، مقتضای قواعد ، اجزاء در مورد حکم ظاهری وارد درمقام اثبات اصل تکلیف نیست.

مرحوم آخوند بعد از بیان حکم اجزاء در تقادیر شش گانه حکم ظاهری، دو تذنیب در ادامه بیان کرده است.

تذنیب اول مربوط به جایی است که مکلف نه بر اساس حکم ظاهری بلکه به خاطر جهل مرکب و قطع به واقع عملی را انجام داد و سپس کشف خلاف شد. مرحوم آخوند فرموده است که لا ینبغی التوهم که در این صورت حکم به اجزاء نمی شود. زیرا اجزاء و صحت عمل مربوط به جایی است که امری بوده است و مکلف با متابعت از امر، متعلق آن را انجام داده است. اما در جایی که شخص با قطع به وجوب نماز جمعه، نماز جمعه خوانده و ظهر را ترک کرده است، آنچه انجام داده است که متعلق امر نبوده است، نه امر واقعی و نه امر ظاهری و امر واقعی نیز که می گفت نماز ظهر واجب است و اگر کسی انجام ندهد باید قضاء کند، هنوز باقی است و اقتضای اتيان به متعلق خودش را دارد.

تذنیب دوم جواب از اشکالی است که در موارد قول به اجزاء پيش می آید. مرحوم آخوند فقط در دو تقدیر قائل به اجزاء شد. یکی تقدیر اول که حکم ظاهری بر اساس مفاد اصل می باشد و برای تنقیح متعلق تکلیف وارد شده است و دیگری تقدیر سوم که حکم ظاهری مفاد اماره و برای تنقیح متعلق تکلیف وارد شده و حجیت اماره نیز از باب موضوعیت و سببيت است. مرحوم آخوند در این تذنیب می خواهد بفرماید که قول به اجزاء مستلزم تصویبی نمی شود که بطلان آن اجماعی است. تصویبی که اجماع بر بطلانش می باشد به این معناست که واقعه خالی از حکم می باشد غیر ما أدّت الیه الأمارة. و اينکه در موارد قیام امارات و اصول غیر از مودای اماره و اصل، حکم دیگری وجود ندارد. نکته اجماع بر بطلان هم این است که احکام واقعیه ای که بر اساس مصالح و مفاسدِ موجود در متعلقات، برای موضوعات به عناوین اولیه جعل شده اند، بین عالم و جاهل و ملتفت و غافل مشترک هستند، نه اینکه اگر شخصی جاهل به حکم واقعی بود، و اماره او را به حکم دیگری برساند ، حکم واقعی اش از بین رفته باشد. منتها نقطه مرکزی اجماع این است که حکم واقعی جعل شده بر اساس مصالح و مفاسد، به وجود انشائی مشترک بین عالم و جاهل است نه اینکه به وجود فعلی هم مشترک باشد، احکام واقعیه در وجود فعلی اختصاص به عالم دارند. در جایی که اماره بر خلاف حکم واقعی قائم شده باشد، حکم واقعی اصلا فعلی نمی شود. لذا قول به اجزاء ربطی به تصویب ندارد. زیرا اگر کسی در مورد قیام اصول یا امارات قائل به اجزاء می شود، حکم واقعی به وجود انشائی را نفی نمی کند بلکه نهایتا حکم واقعی به وجود فعلی را نفی می کند. این مقدار که حکم فعلی در مورد قیام اماره نفی شود، تولید محذور نمی کند و امر باطلی اجماعی نیست. مرحوم آخوند می گوید عدم فعلیت حکم واقعی اختصاص به اجزاء نیز ندارد. در همه مواردی که اماره مصیب به واقع نیست حکم واقعی فعلیت پیدا نمی کند. چراکه در فعلیت حکم واقعی این قید همیشه وجود دارد که اماره بر خلافش واقع نشده باشد.

با توجه به توضیح فرمایشات مرحوم آخوند در بحث از مقام دوم که اجزاء اتیان به مامور به ظاهری بود، معلوم می شود که فرمایش ایشان به شش نقطه بر می گردد و باید بررسی شود که آیا مختار ایشان در این نقاط تمام است یا خیر.

نقطه اول: اگر حکم ظاهری مفاد اصل عملی باشد و اصل هم در تنقیح متعلق تکلیف قائم شده باشد، اتیان به مأموربه ظاهری موجب اجزاء از امر واقعی می شود؛ و بعد از کشف خلاف اعاده وقضا واجب نيست .

نقطه دوم : در تقديری که حکم ظاهری مفاد اماره باشد واماره در تنقيح متعلق تکليف قائم شده باشد اگر حجيت اماره از باب طريقيت وکاشفيت باشد، اتیان به مأموربه ظاهری موجب اجزاء از امر واقعی نمی شود و بعد از کشف خلاف اعاده و قضا واجب است .

نقطه سوم : در تقديری که حکم ظاهری مفاد اماره باشد واماره در تنقيح متعلق تکليف قائم شده باشد اگر حجيت اماره از باب سببيت و موضوعيت باشد، اتیان به مأموربه ظاهری موجب اجزاء از امر واقعی می شود .

نقطه چهارم : در موارد قيام اماره درتنقيح متعلق تکليف اگر احراز نشود حجيت اماره از باب طريقيت و کاشفيت است يا از باب سببيت و موضوعيت ، نسبت به وجوب الاعاده اتيان به ماموربه ظاهری موجب اجزاء نيست ولی نسبت به وجوب القضا اتيان به ماموربه ظاهری موجب اجزاء است .

نقطه پنجم : اگر اماره يا اصل عملی برای اثبات اصل تکليف جاری شود اتيان به ماموربه ظاهری موجب اجزاء نمی شود چه حکم ظاهری مفاد اماره باشد چه مفاد اصل عملی ، وچه حجيت امارات و اصول از باب طريقيت و کاشفيت باشد وچه از باب سببيت و موضوعيت .

نقطه ششم : بحث اجزاء مأتی به از ماموربه در جايی مجال دارد که مأتی به برطبق امری انجام گرفته باشد (يا بر طبق امر اضطراری يا برطبق امرظاهری) ولی در مواردی که مکلف با قطع به وجوب عملی آن را انجام دهد بعد کشف خلاف شود جايی برای توهم اجزاء نيست .

اينها نقاط ششگانه ای است که در کلام مرحوم آخوند مطرح شده است وبايد بررسی شود آيا مختار مرحوم آخوند در اين نقاط تمام است يا خير؟

يک نقطه ديگر هم در بحث اجزاء امرظاهری مجال بحث دارد (نقطه هفتم) که جای آن در کلام مرحوم آخوند خالی است وبايد به نقاط ششگانه اضافه شود وآن نقطه اين است که اگر در هريک از فروض وتقادير شک کرديم که اتيان به ماموربه ظاهری مجزی است يا نه؟ ودر مرحله دليل اجتهادی نتوانستيم احدالطرفين را تعيين کنيم مقتضای اصل عملی چه چيزی است ؟ (مثلاً در تقدير اول که حکم ظاهری مفاد اصل عملی است ، يا در تقدير دوم که حکم ظاهری مفاد اماره است ) ، يا بعد از فراغ از حکم هر تقدير شک در اجزاء کرديم از جهت اينکه نمی دانيم حکم ظاهری ثابت در مورد، مصداق کدام تقدير است (مثلا بعد از احراز اينکه حکم ظاهری مفاد استصحاب است شک کرديم آيا استصحاب اماره است يا اصل عملی ؟ ) مرحوم آخوند مقتضای اصل عملی در فرص شک در اينکه حجيت اماره از باب کاشفيت وطريقيت است يا ازباب سببيت و موضوعيت بيان کرد ولی مقتضای اصل عملی در بقيه صور شک را بيان نکرد .

بنابر اين در اجزاء امر ظاهری بايد در اين نقاط و محورهای هفتگانه بحث شود

اما نقطه اول : مرحوم آخوند در اين نقطه فرموده اند اگر حکم ظاهری مفاد اصل عملی باشد و اصل هم در تنقیح متعلق تکلیف قائم شده باشد، اتیان به آن موجب اجزاء از امر واقعی می شود؛ و بعد از کشف خلاف اعاده وقضا واجب نيست . به دلیل حکومت و نظارت دلیل امر ظاهری بر ادله اجزاء و شرایط مثل لا صلاة الا بطهور. اما آیا از راه حکومت امر ظاهری می توان حکم به اجزاء کرد یا خیر. مرحوم نایینی پنج اشکال به فرمایش مرحوم آخوند وارد کرده است.

چهارشنبه 3/12/401 جلسه 99

گفته شد که در تعیین حکم اجزاء اتیان به مامور به ظاهری از واقعی، کلام مرحوم آخوند در چند نقطه باید بررسی شود.

##### بررسی کلام مرحوم آخوند در نقطه اول:

در تقديراول که حکم ظاهری مفاد اصل عملی باشد و برای تحقق متعلق و تنقیح اجزاء و شرایط وارد شده باشد، مرحوم آخوند قائل به اجزاء اتیان به مامور به ظاهری از امر واقعی شده اند زیرا ادله اصول عملیه چون به لسان تحقق ما هو الشرط و ما هو الجزء وارد شده اند، حاکم بر ادله شرطیت شرایط مثل طهارت و حلیت و ... در واجباتی مثل صلات هستند. چون حاکم و ناظر به ادله شرایط هستند حکومت باعث توسعه واقعی در ما هو الشرط می شود و لذا شرط واقعی، طهارت ظاهریه را هم بگیرد. بعد از توسعه شرط واقعی به اعم از واقعی و ظاهری، اتیان به مامور به ظاهری سبب اجزاء خواهد شد. زیرا بعد از انکشاف خلاف، کشف نمی شود که عمل فاقد شرط بوده است، بلکه بعد از انکشاف خلاف هم که مکلف نگاه به عمل کند عمل خودش را واجد شرط می بیند. چراکه هرچند طهارت واقعیه نداشته ولی طهارت ظاهریه داشته و همین طهارت ظاهریه شرط محسوب می شود.

نسبت به این فرمایش مرحوم نایینی اشکال کرده است. ایشان به حسب تقریرات اجود، پنج اشکال به کلام مرحوم آخوند کرده است. مرحوم آقای خویی در بعضی از این اشکالات با مرحوم نایینی موافق است ولی به برخی از آنها نیز جواب داده است.

اشکال اول: با توجه به نظر مرحوم آخوند در مباحث تعادل و تراجیح و غیره، حکومت به نظر ایشان منحصر در تفسیر لفظی است به اینکه در احد الدلیلین، لفظ دال بر تفسیر مثل اعنی و اردت و امثالها بکار رفته باشد. اگر چنین تعابیری در یک دلیل نسبت به دلیل دیگر بکار رفته باشد حکومت وجود دارد و الا حکومت وجود ندارد. به همین خاطر مرحوم آخوند در نسبت بین دلیل لا ضرر و ادله احکام اولیه فرموده است که وجه تقدم دلیل لا ضرر حکومت نیست. همچنین فرموده است که وجه تقدیم ادله امارات بر اصول عملیه نیز حکومت امارات نیست. زیرا در آنها نظارت و تفسیر لفظی وجود ندارد. با توجه به اینکه ایشان مقوّم حکومت را تفسیر لفظی می داند، نباید در ما نحن فیه که هیچ­گونه تفسیر لفظی در ادله اصول عملیه وجود ندارد، قائل به اجزاء شود. دلیل قاعده طهارت می گوید کل شئ لک طاهر حتی تعلم أنه قذر و هیچ در آن نیامده است که مراد از طهارت در لا صلاة الا بطهور اعم از طهارت ظاهریه و واقعیه است. در نتیجه وجهی ندارد که قائل به حکومت ادله اصول عملیه بر ادله اجزاء و شرایط شویم. مرحوم آقای خویی نیز در این اشکال با مرحوم نایینی موافق هستند.

مرحوم آقای صدر خواسته است از این اشکال جواب بدهد که ممکن است از مرحوم آخوند دفاع شود که مراد ایشان حکومت اصطلاحی نیست، بلکه حکومت لغوی به معنای تقدم است، ولی تقدم از باب ورود. زیرا دلیل حکم ظاهری در حقیقت یک مصداق برای ادله شرایط ایجاد می کند که ایجاد کردنش بالوجدان است ولی به برکت تعبد. دلیل کل شئ لک طاهر می گوید چیزی که مشکوک الطهارت باشد آن هم طاهر است. دلالت بر ثبوت طهارت در ظرف شک می کند. این خاصیت ورود است که در ما نحن فیه وجود دارد.

به نظر می رسد که دفاع مرحوم آقای صدر تمام نیست. زیرا اولا در کلام مرحوم آخوند تعبیر این است که دلیل اصاله الطهاره حاکم بر دلیل شرطیت و ناظر به آن و مبین دایره شرط در ادله شرطیت طهارت برای صلات است و بیان می کند که ما هو الشرط در لا صلاة الا بطهور اعم از طهارت واقعیه و طهارت ظاهریه است. این تعبیر با حکومت اصطلاحی سازگاری دارد نه با حکومت لغوی و ورود. معنای این تعبیر که اصاله الطهاره تبیین و تفسیر می کند این است که اگر دلیل اصل نبود و فقط لا صلاة الا بطهور بود، خصوص طهارت واقعیه شرط بود. چراکه وقتی عنوانی در خطاب اخذ می شود باید حمل بر وجود واقعی آن بشود. بنابراین دلیل شرطیت طهارت فی حد نفسه ظاهر در طهارت واقعیه است ولی به برکت اصاله الطهاره و با توجه به تبیین و تفسیری که دلیل دارد، معلوم می شود که ما هو الشرط در لا صلاة الا بطهور اعم است. تبیین و تفسیر در تقدم به نحو حکومت وجود دارد نه در ورود. زیرا در ورود موضوع دلیل مورود با قطع نظر از دلیل وارد، فی حد نفسه توسعه دارد و دلیل وارد فقط یک مصداق از مصادیق آن موضوع را ایجاد می کند. کما اینکه موضوع در قبح عقاب بلا بیان علم وجدانی نیست بلکه حجت و مصحّح عقوبت است و چون موضوع اعم از علم و هر حجت دیگری است، دلیل حجیت خبر ثقه خبر زراره را حجت و مصحّح عقوبت قرار می دهد. به واسطه همین تعبد، یک مصداق وجدانی برای بیان به وجود می آید. در نتیجه با توجه به اینکه تعبیر مرحوم آخوند این است که دلیل اصاله الطهاره سعه شرط را تبیین و تفسیر می کند، این تعبیر فقط با حکومت می سازد نه با ورود.

ثانیا حتی اگر به تعبیر وارد در کفایه نیز کاری نداشته باشیم، فی حد نفسه نیز اصاله الطهاره نمی تواند از باب ورود بر ادله شرطیت مقدم شود. زیرا همانطور که در اشکال اول توضیح داده شد تقدم از باب ورود در جایی است که موضوع فی حد نفسه توسعه داشته باشد. اگر فی حد نفسه توسعه داشته باشد و سپس احد الدلیلین موضوع را ایجاد کند، وارد بر آن خواهد بود. ولی در محل بحث لا صلاة الا بطهور، با قطع نظر از دلیل کل شئ لک طاهر، ظهور در اعمیت طهارت ندارد. زیرا عنوان طهور مثل سایر عناوین در خطاب ظاهر در وجود واقعی است نه اعم.

بنابراین توجیه کلام مرحوم آخوند به اینکه مراد ایشان از حکومت، حکومت لغوی و در واقع همان ورود است نه حکومت اصطلاحی صحیح نیست.

ولی در عین حال ممکن است در این اشکال اول از مرحوم آخوند دفاع شود که ولو عبارات ایشان با حکومت اصطلاحی می سازد ولی امکان دارد که مراد ایشان از حکومت تقدم اصاله الطهاره بر دلیل شرطیت طهارت از باب جمع عرفی باشد؛ همانطور که مرحوم آخوند دلیل لا ضرر را نیز از باب توفیق عرفی مقدم بر ادله احکام اولیه کرد. ایشان در اول بحث تعادل و تراجیح در تعریف تعارض فرمود که با توجه به اینکه دو دلیل باید من حیث الدلاله تنافی داشته باشند و صرف تنافی مدلولی باعث تعارض نمی شود، اگر میان دو دلیل حکومت باشد تنافی در دلالت و تعارض از بین می رود. همینطور اگر دو دلیل به گونه ای باشند که اگر به عرف عرضه شوند، عرف میان آنها احساس تنافی نکند، تعارض نمی شود بلکه یکی بر دیگری مقدم می شود. مرحوم آخوند تقدم ادله احکام ثانویه بر اولیه را نمونه توفیق عرفی معرفی می کند و بعد می فرماید: و یتفق فی غیرهما؛ یعنی این توفیق عرفی اختصاص به تقدیم ادله احکام ثانویه بر اولیه ندارد بلکه در غیر این مورد هم می آید[[3]](#footnote-3).

با توجه به این تعبیر مرحوم آخوند در باب تعارض، ممکن است کلام ایشان را اینگونه تصحیح کرد که ما نحن فیه نیز از موارد حکومت به معنای لغوی یعنی تقدم است، ولی عملا بر حسب مبانی مرحوم آخوند از موارد توفیق عرفی خواهد بود. وقتی دلیل شرطیت طهارت و دلیل اصاله الطهاره را که موضوع برای دلیل اول ایجاد می کند و می گوید طهارت وجود دارد، به دست عرف بدهیم، از مجموع این دو چنین می فهمند که ما هو الشرط اعم از ظاهری و واقعی است.

اشکال دوم مرحوم نایینی که البته مرحوم آقای خویی نپذیرفته اند این است که ادله اصاله الطهاره یا اصاله الحلیه نمی تواند دلالت بر توسعه شرط و اعم بودن آن از واقعی و ظاهری کند. زیرا حکم به اینکه ما هو الشرط اعم از واقعی و ظاهری است متفرع بر این است که در مرتبه سابق، چیزی به نام طهارت ظاهریه وجود داشته باشد. و الا اگر در مرتبه سابق طهارت ظاهریه ای نباشد و دلیل ابتداءا بگوید شرط اعم از واقعی و ظارهی است معنا ندارد. مضمون اعمیت مضمونی است در طول ثبوت طهارت ظاهریه و در مرتبه متاخر از آن . به عبارت دیگر در حکم به اعمیت، ثبوت طهارت ظاهریه مفروغ عنه گرفته شده است. بر این اساس، دلیلی که می خواهد دلالت بر خود حکم ظاهری کند نمی تواند همان دلیل دلالت بر توسعه شرط و اعمیت آن نیز کند. زیرا به خطاب واحد و انشاء واحد نمی شود دو مطلبی را بیان کرد که در طول یکدیگر می باشند. این اشکالی است که در مواضع دیگر نیز مطرح شده است. مثلا بحث شده است که آیا از کل شئ لک طاهر فقط طهارت ظاهریه استفاده می شود ، يا هم استصحاب وهم طهارت ظاهریه و یا هم طهارت ظاهریه هم استصحاب و هم طهارت واقعیه کل شئ. یکی از اشکالاتی که مرحوم نایینی نیز دارند این است که یک دلیل نمی تواند هم طهارت واقعیه و هم طهارت ظاهریه را اثبات کند. زیرا طهارت ظاهریه دو مرتبه از طهارت واقعی متاخر است. وقتی این دو در مرتبه واحده نباشند دلیل واحد نمی تواند متکفل بیان هر دو با هم شود[[4]](#footnote-4).

در کلام مرحوم آقای صدر توضیح بیشتری نسبت به اشکال مرحوم نایینی داده شده است. ایشان فرموده که اگر صلات با طهارت ظاهریه بعد از انکشاف خلاف، بخواهد مجزی باشد و احتیاج به اعاده نداشته باشد، اجزاء و عدم لزوم اعاده، نیاز به مجموع دو امر دارد. اول اینکه حکم به طهارت شود ظاهرا در ظرف شک در طهارت و نجاست. دوم اینکه ما هو الشرط در لا صلاة الا بطهور اعم باشد هم ظاهریه و هم واقعیه را شامل شود. با توجه به اینکه این دو مطلب در طول هم هستند نه در یک مرتبه، زیرا اول باید طهارت ظاهریه ثابت شود تا در مرتبه متاخر این جمله معنای پیدا کند که ما هو الشرط اعم است، دلیل اصاله الطهاره که دلیل واحد است نمی تواند متضمن هر دو با هم باشد.

مرحوم آقای خویی در تعلیقه اجود جواب داده اند که هرچند بین این دو مطلب طولیت وجود دارد ولی دلالت خطاب بر این دو مطلب و استفاده آنها حتی با فرض طولیت میانشان از خطاب واحد مشکلی ندارد. زیرا آنچه مدلول ابتدایی خطاب است و خطاب برای بیان آن وارد شده همان طهارت ظاهریه است که به تعبیر مرحوم آخوند جعل موضوع می کند تعبدا. ولی جعل طهارت در مقام ظاهر معنایش این است که احکام طهارت واقعیه در مورد طهارت ظاهریه هم بار می شود. یکی از این احکام صحت نماز با لباس طاهر است. چون جعل موضوع، تعبدی و در حقیقت تنزیل به حساب می آید و تنزیل هم به لحاظ آثار است، جعل طهارت ظاهرا مستلزم ترتب تمام احکام از جمله صحت صلات خواهد بود که از ترتب آن انتزاع می شود که ما هو الشرط اعم است. بنابراین اعم بودن ما هو الشرط نیاز به جعل دیگری ندارد تا دلیل واحد نتواند بر آن دلالت کند ، اگر جعل ديگر هم داشته باشد دلالت خطاب بر آن به دلالت التزامی و در طول دلالت بر مدلول اول مشکلی ندارد .

1. - زیرا اختلاف است که حجیت امارات و اصول از چه باب است. ایشان حجیت امارات را از باب جعل منجزیت و معذریت می داند و حجیت استصحاب را از باب جعل حکم مماثل. [↑](#footnote-ref-1)
2. - کفایه/86. [↑](#footnote-ref-2)
3. - کفایه /437. [↑](#footnote-ref-3)
4. - اجود التقریرات/1/198. [↑](#footnote-ref-4)